
هفت صدا

مصاحبه ریتا گیبرت با:
هفت نویسنده امریکای لاتین

با مقدمه امیر رودریگس مونه گال

ترجمه

نازی عظیمیا



فهرست

۹	مقدمه
۱۵	پیشگفتار
۱۹	پابلو نرودا
۱۱۹	خورخه لوئیس بورخس
۱۸۳	میگل آنخل آستوریاس
۲۷۱	اوکتاویو پاز
۳۹۵	خولیو کورتاسار
۴۳۱	گابریل گارسیا مارکز
۴۷۵	گی یرمو کابرا اینفانته

مقدمه

ژاک واشه^۱ راست می‌گفت که: «مهلک‌ترین خطر آن است که کسی بخواهد مظهر کشوری باشد.»

برای نویسندگان امریکای لاتین بار این خطر حتی سنگین‌تر است. چندان مهم نیست که در کجای این قاره پهناور به دنیا آمده‌اند. خوانندگان آنان (خارجی و وطنی) از آنان توقع دارند تا مظهر و نماینده امریکای لاتین باشند و به هنگام خواندن آثارشان مدام از خود می‌پرسند: آیا امریکای لاتینی خوبی هستند؟ آیا می‌توان در آثارشان نبض زمین، همه‌دشت‌ها، خزیدن حشرات حاره‌ای ترسناک و کلیشه‌هایی دیگر از این دست را یافت؟ چرا به جای آن‌که از دهات غریب، دیکتاتورهای خاص به خود، و چریک‌هاشان بگویند، مدام از پاریس، لندن، نیویورک (یا مسکو و پکن) حرف می‌زنند؟

نویسنده امریکای لاتینی قبل از آن‌که نویسنده بودن خود را ثابت کند، باید اثبات کند که امریکای لاتینی است. چه کسی این اندیشه را به سر راه می‌داد که از پاوند بخواهد تا بیش از آن‌که «جنوب‌فرانسه» ای باشد، «امریکای شمالی» ای باشد؟ چه کسی از این‌که نابوکوف سکوت

1. Jaques Vaché

استپ‌های پهناور روسیه را در رمان‌های خود نادیده گرفته، شکایتی کرده است؟ چرا کسی بر لارنس که جرئت نوشتن رمانی به نام «کانگورو» را کرده است، خرده نمی‌گیرد؟ اما نویسندگان امریکای لاتینی همیشه باید قبل از نشان دادن هنر خود، اصالت خود را ثابت کنند. وقتی که نوبت به آنان می‌رسد، انتقادها گویی بیشتر به موضوعات جغرافیایی و تاریخی برمی‌گردد تا به ادبیات. و بی‌گمان این مشکلی یاوه است. نویسنده امریکای لاتینی پیش از هر چیز باید نویسنده باشد. که هرگاه در امریکای لاتین زاده و بار آمده باشد، این قاره پهناور (و همه دیکتاتورها، جنگل‌ها، دشت‌ها، کوهستان‌ها و چریک‌هایش) از خلال خطوط نوشته‌های او خودنمایی خواهد کرد.

اما این نابه‌سامانی، سرانجام به سامان خواهد شد. همچنان که ده‌ها سال طول کشید تا منتقدان مارکسیست دریافتند که کافکا در بعضی از رمان‌ها و داستان‌هایش وحشت اردوگاه‌های کار اجباری را پیشگویی کرده است، مارکسیست‌های امریکای لاتین نیز بسی دیر متوجه شدند که بخت‌آزمایی در بابل بورخس، توصیفی دقیق از آرژانتین آشفته و پر آشوب است. و نیز در بازشناختن شخصیت‌های سوررئالیستی شعرهای «وایه‌خو» و «نرودا» به منزله استعاراتی ارزشمند برای نمودن بیگانگی و برکناری انسان امریکای لاتینی، بسی کند بوده‌اند: انسانی که تا چندی پیش نه می‌توانست در سرزمین خود ریشه بدواند و نه با ترک وطن سرزمینی را بیابد که از آن خویشش بداند. آن‌که در کشورهای عقب‌مانده امریکای لاتینی سخت مترقی و جهان‌نیده می‌نمود، در اروپا و ایالات متحده خود را ولایتی حس می‌کرد. اکنون در بسیاری از کشورهای امریکای لاتین موقعیت تغییر کرده است. اما نویسندگان در قسمت عمده‌ای از این قاره بار بیگانگی را بر دوش می‌کشند. عذاب و اضطراب وایه‌خو و نرودا امروز نیز واقعیت دارد.

اما فولکلور، جغرافیای ادبی، انسان‌شناسی و جامعه‌شناسی هنوز